ادبیات داستانی در جدال با عوام‌فریبی سیاسی

الیف شفَک



در جهانی که به سوی پریشانی و بی‌نظمی پیش می‌رود، صدای الیف شفک، نویسنده‌ی ترک، ندایی نویدبخش است. شفک ادبیات داستانی را ابزاری برای پیشبرد دموکراسی و مقابله با موج پوپولیسم و عوام‌فریبی سیاسی می‌داند. او نویسنده‌ی چندین کتاب بسیار موفق بوده، و در شبکه‌های اجتماعی هم مخاطبان گسترده‌ای دارد.

گفت‌وگو با شفک نشان می‌دهد که چرا این قدر او را ستوده‌اند. او آن‌قدر پر شور و خوش‌بیان است که این حالش به دیگران هم سرایت می‌کند، و واقعاً می‌خواهد که دنیا را با نوشته‌هایش دگرگون کند. به علاوه، او حقیقتاً شهروندی جهان‌وطن است. با زندگی در شهرهای پرشمار در کشورهای گوناگون، به این باور رسیده است که برای رسیدن به سعادت ملت‌ها، دولت‌ها، و مردمان همه باید دست به دست هم بدهند. برای این منظور، چه در سرزمین مادری‌اش و چه در هر جای دیگر، هنوز کارهای بسیار باید کرد. اما شفق، وقتی که می‌بیند که خوانندگانی با باورهای مذهبی و گرایش‌های سیاسی گوناگون به آثارش عشق می‌ورزند، خوش‌بینی‌اش به آینده را حفظ می‌کند.

در مورد خوبی‌های سفر خیلی جاها حرف زده‌اید، اما بسیاری از مردم این موقعیت را ندارند که سفر کنند و به همین دلیل در محدوده‌ی همان محیط و هویت سیاسی‌ای می‌مانند که دور و برشان هست. در آثارتان چگونه به این مسئله پرداخته‌اید؟

من اهل ترکیه هستم، کشوری که از جهات بسیاری طایفه‌ای است. منظور من از این حرف این است که مردم در جزیره‌های خودشان به سر می‌برند، در گتوهای فرهنگی، و محیطهایی تک‌صدا. به عنوان یک نویسنده، همیشه خواسته‌ام که ترجمان این وضع باشم. در جامعه‌ای که مثل ترکیه متشکل از جمعیت‌هاست، جای چندانی برای ابرازِ فردیت وجود ندارد. برای همین هم،

من همیشه می‌خواستم همه را به حفظ فردیت هم ترغیب کنم. عمداً می‌کوشم که در نوشته‌هایم بیشتر به اقلیت‌ها بپردازم. اقلیت‌های جنسی، فرهنگی، قومی و نژادی، و هر آن کس که ممکن است به عنوان «دیگری» شناخته شود. می‌خواهم صدای این افراد به گوش برسد. می‌خواهم که کسانی را که به حاشیه رانده شده‌اند به میانه بیاورم، و برای کسانی که سرکوب یا خفه شده‌اند امکان سخن گفتن فراهم کنم. این دغدغه‌ی اصلی من در تمامی کارهایم است.

واکنش شما نسبت به تغییرات فاحش در اوضاع سیاسی جهان چیست؟

فکر می‌کنم که، هم در جهان شرق و هم در جهان غرب، در دوران پر تلاطمی به سر می‌بریم. در جهان سیالی هستیم که همه چیز به سرعت در حال تغییر است و تناقضات فراوانی پیش روی ماست. تناقض باعث اضطراب می‌شود و اضطراب مایه‌ی ترس است، و گاهی اوقات ترس باعث عدم انعطاف در عرصه‌ی سیاست می‌شود. ما باید هوش عاطفی بیشتری داشته باشیم. ما تنها به یاری حقایق و آمار نمی‌توانیم به جنگ توده‌گراییِ عوام‌فریبانه برویم، دلیل و منطق کافی نیست. چیزی دیگری باید داشت که همان هوش عاطفی است.

در ترکیه است که می‌بینیم که دموکراسی چقدر شکننده است و جوامع چقدر سریع می‌توانند پس‌رفت کنند، آن قدر سریع که وقت نمی‌کنی تحلیلش کنی.

منظورتان از هوش عاطفی چیست؟

هوش عاطفی نقطه‌ی مقابل هوش عقلانی نیست. تمایز ساختگی بین قلب و مغز امری است کاملاً خیالی. هوش عاطفی همنشینی احساسات و عقلانیت با یکدیگر است. باید در مورد اضطراب، ترس‌ها، انتظارات، امیدها، و ناکامی‌هایمان حرف بزنیم. عیبی ندارد که همه‌ی این احساسات را داشته باشیم. در کنار هم می‌توانیم، نسبت به راه حل‌هایی که این پوپولیست‌های عوام‌فریب مطرح می‌کنند، راه حل‌های بهتری پیدا کنیم. اخبار ناراحت‌کننده‌ای که از ترکیه به گوش می‌رسد چیزهای بسیاری به من آموخت، و در این ماجرا درس‌های ناراحت‌کننده‌ای برای سایر کشورهای جهان هم وجود دارد. در ترکیه بود که دولتی به مدد دموکراسی قدرت را در دست گرفت، و به محض این که جای پای دولت محکم شد و قدرت را تصاحب کرد، شروع به سرکوب کردن سایر صداها کرد. در ترکیه است که می‌بینیم که دموکراسی چقدر شکننده است و جوامع چقدر سریع می‌توانند پس‌رفت کنند، آن قدر سریع که وقت نمی‌کنی تحلیلش کنی. چیزهایی که قدرشان را نمی‌دانستی، به سادگی از تو گرفته می‌شوند. داستانِ افزایشِ تمایل به اقتدارگرایی و ملی‌گرایی حکایت دل‌خراشی است.

به عنوان یک زن که نفوذ زیادی در جامعه دارد، جامعه‌ای که بسیاری از زنان امکان حرف زدن ندارند، آیا فکر می‌کنید که به شما به چشم یک تهدید نگاه می‌کنند؟

شکی نیست که ترکیه جامعه‌ای به شدت پدرسالار، بسیار دچار تبعیض جنسیتی، و همجنس‌گراهراس است. در کشورهایی مثل کشور ما، بسیاری چیزها ممکن است خیلی روشنفکرانه به نظر برسند، اما وقتی که ظاهر قضیه را کنار می‌زنی می‌بینی که همان نظام پدرسالار پشت همه چیز است. می‌شود در مورد هر کجا این حرف را زد، اما در کشورهایی مثل ترکیه جنسیت فرد خیلی معیار مهمی است، و همچنین سن. یک زن تا پا به سن نگذارد، در نظر جامعه منزلتی پیدا نمی‌کند. این را در عمل دیده‌ام. وقتی که پیر بشوی، زنانگی و جاذبه‌ی جنسی‌ات را دیگر از دست می‌دهی. تضاد جالبی در این میان است، چرا که جوامع پدرسالار معمولاً در خانه مادرسالار هستند. ما همیشه به مادربزرگ‌ها احترام می‌گذاریم اما به زن‌های جوان‌تر نه. برای همین، خیلی سخت است که یک زن نویسنده بتواند احترامی کسب کند. مبارزه‌ی دور و درازی است. همیشه از بالا به تو نگاه می‌کنند. تبعیض‌های فراوانی وجود دارند که برخی نامحسوس و برخی واضح‌تر هستند؛ اما وجود این تبعیض یک واقعیت است.

وقتی که مباحثه‌ها و مناظره‌های شما را تماشا می‌کنم، می‌بینم که خیلی آرام و منطقی هستید. معمولاً وقتی زنان در جاهای عمومی در مورد چیزی صحبت می‌کنند که به شدت به آن علاقه دارند، پرخاشگر به نظر می‌رسند؛ اما به نظر می‌رسد که شما خیلی آرام هستید، حتی وقتی که از موضوعاتِ کاملاً جدی صحبت می‌کنید. چطور این آرامش را حفظ می‌کنید؟

خب، خیلی در این موقعیت قرار گرفته‌ام، در بحث با مردانی که خشمْ همه‌ی وجودشان را گرفته است. مردم فکر می‌کنند که اگر صدایشان را از بقیه بالاتر ببرند، حق به جانب آن‌ها می‌شود و پیروز مناظره می‌شوند. این روش به نظرم خیلی مشکل‌ساز و

اشتباه می‌آید. جمله‌ای در کتاب اخیرم هست: «اگر در فکر تغییر عقیده‌ات نیستی، نباید گفت‌وگویی را شروع کنی.» هر گفت‌وگویی بدین معناست که این منم و این‌ها هم افکارم هستند، اما آماده‌ی گوش دادن به سخنان تو هم هستم، آماده‌ی تغییر هستم. من معتقدم که در پیِ هر گفت‌گوی حقیقی‌ای یک تحول وجود دارد. هسته‌ی فکری شما باید مستحکم باشد، و در عین حال باز و پذیرا. نویسنده‌ها باید شنونده‌های خوبی هم باشند، اما علاوه بر این همه‌ی ما باید شنونده‌های خوبی باشیم. وقتی که حرف می‌زنم و می‌نویسم، دلم می‌خواهد که با آرامش و ملایمت به موضوعات کاملاً جدی بپردازم.



توضیح عکس:

گوش دادن چه نقشی در نوشتن و فعالیت‌های اجتماعی شما دارد؟

من عاشق گوش دادن به حرف مردم هستم. خیلی سفر می‌کنم، و هر کجا که می‌روم دلم می‌خواهد به دو چیز توجه کنم: یکی حرف‌هایی که مردم می‌گویند، و دیگری چگونگی بیان آن حرف‌ها. این که با چه نوع انرژی و احساسی حرف می‌زنند. همیشه معتقد بوده‌ام که خیلی فرق می‌کند که چگونه افکارت را بیان کنی. نهایتاً همه‌ی نویسنده‌ها دارند در مورد موضوعات مشابهی می‌نویسند. موضوعات محدودی وجود دارند، مثل عشق، دل‌شکستگی، خانواده، و خاطرات. تفاوت در این است که چطور درباره‌ی این موضوعات می‌نویسیم. این سبک است که یک نفر را از دیگران متمایز می‌کند. به عنوان کسانی که به دموکراسی معتقدیم، داریم وارد دوران حساس‌تری هم می‌شویم؛ روشی که برای انتخاب پیاممان انتخاب می‌کنیم همان قدر اهمیت دارد که محتوای پیاممان.

واژه‌ی «ترس» برای شما به چه معناست، و در زندگی و کارتان چگونه با آن مواجه می‌شوید؟

فکر می‌کنم ما خیلی تلاش می‌کنیم تا ترس را سرکوب کنیم، که کمکی هم به ما نمی‌کند. هر چیزی را که سرکوب کنیم، دوباره سر راهمان سبز می‌شود. امروزه ترس‌های بسیاری وجود دارد و چیزهای زیادی هستند که نگرانشان باشیم. مردم نگران فرزندانشان هستند که کار پیدا نمی‌کنند، مردم از بابت مهاجران نگرانند، و نگران اقتصادی هستند که رو به تباهی است. اشتباه است که از بالا به پایین به این مردم نگاه کنیم و بگوییم که احمقند که این ترس‌ها را دارند. این کاری است که نخبگانِ لیبرال در بریتانیا و آمریکا کرده‌اند. درست نیست که این راه را پیش بگیریم. باید متوجه باشیم که ایرادی ندارد که گاه به گاه نگران باشیم.

بیایید تا آزادانه از ترس‌هایمان بگوییم اما نگذاریم که آن‌ها زمام کارمان را در دست بگیرند. این حد و حدودی است که من دارم. مطالعات تاریخی به من یاد داده‌اند که کشورهایی که مرعوب ترس‌هایشان هستند بدترین اشتباهات را مرتکب می‌شوند. اول از همه باید قبول کنیم که مردم حالات احساسی مختلفی دارند، اما باید به دنبال واکنش‌های بهتری در مقابل این احساسات بود.

در مجموعه سخنرانی‌های «تد تاک» درباره‌ی قدرت داستان سخنرانی‌ای کردید با عنوان جادوی داستان، و این که چگونه داستان می‌تواند مردم را به هم نزدیک کند. اخیراً با تیم اسمیت، فعال حفظ محیط زیست، مصاحبه‌ای کردیم و او گفت: «آدم‌ها می‌توانند کارهای نجات‌بخش شگفتی انجام دهند، به شرط این که داستان را به شکل درست برایشان بگویی.» اما داستان‌ها می‌توانند خیلی هم خطرناک باشند؛ این طور نیست؟

چیزی که دارید می‌گویید خیلی مهم است. امروزه سیاست در حال دگرگونی است و ممکن است از داستان برای ایجاد قوم‌گرایی بیشتر و بنیادگرایی در همه‌ی زمینه‌ها بهره برده شود. همیشه این را در خاورمیانه می‌بینم. برخی از این داستان‌ها واقعی هستند و برخی ساختگی، اما یک داستان مشخص انتخاب می‌شود که تا کلیشه‌ای از «غرب» بسازد. راست‌های افراطی در اروپا هم با خطرناک جلوه دادن مسلمانان همین کار را می‌کنند. برای همین، چنین وضعیتی می‌تواند خطرناک باشد.

ترکیه کشوری است که با کلمات بنا نهاده شده است؛ مثل بسیاری کشورها از جمله آمریکا. کلمات ممکن است که شریرانه باشند؛ همان طور که می‌توانند مثبت باشند. آیا باید برای این از همه‌ی کلمات دوری کنیم؟

نه، البته که نمی‌کنیم. کلمات زیبا و جادویی هستند. همه‌ی این‌ها بستگی دارد به این که از زبان به چه شکلی استفاده کنید. فکر می‌کنم که اغلب اوقات زبان خودش ما را هدایت می‌کند. زبان مثل ابزاری نیست که برداریمش و از آن استفاده کنیم و بعد بگذاریمش سر جایش، یک ماز است که وقتی واردش شدی باید تابع ضرباهنگ و همگامش شوی. این ویژگی برای من خیلی جادویی است که می‌توانی با تعداد محدودی حرف کلمات بی‌شماری بسازی. اما باید متوجه باشیم که عوام‌فریبان هم می‌توانند به واسطه‌ی کلمات نفوذ پیدا کنند. متأسفانه، در این روزها حقایق این قدر اهمیتی ندارند که شکل بیان حرف‌ها دارد. برای همین، بزرگ‌ترین چالشِ افرادی مثل ما این است که چگونه با قدرت بیانِ بی‌پایه و فاقد حقیقتی که ملی‌گرایان از آن استفاده می‌کنند رو در رو شویم.

«اگر در فکر تغییر عقیده‌ات نیستی، نباید گفت‌وگویی را شروع کنی.» هر گفت‌وگویی بدین معناست که این منم و این‌ها هم افکارم هستند، اما آماده‌ی گوش دادن به سخنان تو هم هستم.

به خاطر داستان‌ها و کلماتی که حتی واقعیت هم نداشتند، پای شما به دادگاه باز شد. قدری در موردش توضیح دهید.

بله، یک تجربه‌ی سوررئال بود، برای این که من بر اساس بند قانونی 301 به دادگاه احضار شده بودم، به خاطر نوشتن رمانی درباره‌ی نسل‌کشی ارامنه. من درباره‌ی گذشته، حافظه، و فراموشی، اغلب هم از دید زنان، نوشته بودم. وقتی که کتاب بیرون آمد، دو چیز را تجربه کردم. از یک سو بازخوردهای مثبت زیادی از سوی خوانندگان بود، و از سویی دیگر واکنش‌های منفی و وحشتناک خواصی بود که من را متهم می‌کردند که به ملت خیانت کرده‌ام.

چه چیزی در این دوره پشتیبان شما بود؟

خواننده‌ها. نمی‌خواهم بگویم که خواننده‌های معمولی، برای این که هیچ‌کس معمولی نیست، اما منظورم این است که آن‌ها آدم‌های معروفی نبوده‌اند. آن‌ها از من حمایت کردند. کتاب را خواندند و دیگران را هم در جریان گذاشتند و کتاب پرفروش شد.

آیا فکر می‌کنید که جنجال پیرامون کتاب از عوامل موفقیت آن است؟

بله و خیر. ممکن است که باعث تحریک کنجکاوی مردم شده باشد، اما چیزی نیست که مردم به خاطرش از کتاب خوششان بیاید. وقتی از ارتباط خوانندگان با کتاب صحبت می‌کنیم، حرف از یک اتفاقِ صادقانه و مستقیم است. من بیشتر نویسنده‌ای هستم که برای خوانندگان عام می‌نویسم، نه نویسنده‌ای برای خواص. وقتی خواننده‌ای از کتابی خوشش می‌آید، این احساس را با

دیگران در میان می‌گذارد. یک زن کتاب را برای خاله‌اش می‌فرستد و خاله به پسرش می‌دهد؛ پسرِ او هم کتاب را در اختیار دوستانش می‌گذارد، و کتاب به همین ترتیب دست به دست می‌شود، و شاید یک نسخه را پنج یا شش نفر بخوانند. مردم داستان‌هایی را که دوست دارند پخش می‌کنند، و این برای نویسنده دلگرمی بزرگی است. در عین حال، وکیل من باید از شخصیت‌های داستانیِ من در دادگاه دفاع می‌کرد، چون که حرف‌هایشان از کتاب استخراج شده بود و به عنوان مدرک اهانت من به «هویت ترکی» در دادگاه مطرح شده بود.

قدری از حال و هوای سیاسی امروز ترکیه بگویید، و این که دیدگاه شما نسبت به ناکامی‌های آن چگونه است.

یکی از بزرگ‌ترین اشتباهاتی که دولت‌ها در کشورهایی مثل ترکیه می‌کنند این است که اکثریت‌گرایی را با دموکراسی اشتباه می‌گیرند. فکر می‌کنند که اگر اکثریت آرا را از صندوق‌های رأی بگیرند، دیگر هر کاری که دلشان بخواهد می‌توانند بکنند و این اسمش دموکراسی است. این دموکراسی نیست، این اکثریت‌گرایی است. این سلطه‌ی اکثریت بر اقلیت در جامعه است. برای یک دموکراسی واقعی به چیزهای دیگری نیاز است، مثل رسانه‌های آزاد و مستقل، حقوق زنان، حقوق اقلیت‌های جنسی. با داشتن همه‌ی این عوامل، می‌شود دموکراسی داشت. چیزی را که ما الان در ترکیه داریم نمی‌شود دموکراسی دانست. همه‌ی این حقوق در بهترین حالت نادیده گرفته و در بدترین حالت پایمال شده‌اند.



توضیح عکس:

چیزی که درباره‌ی شما گفته می‌شود این است که، در نظر خیلی‌ها در ترکیه، «شما یک خارجی هستید، عضو گروه نخبگان جهانی، و نوشته‌هایتان هم کاملاً ضد ترکیه‌ی اسلامی است.» آیا با این توصیف از خودتان موافق هستید؟

من در سرزمین مادری‌ام همیشه احساس کرده‌ام که یک غریبِ آشنا هستم. منظورم از این حرف این است که به اندازه‌ی کافی آشنا هستم که فرهنگش را بفهمم و به آن عشق بورزم، با مردم ارتباط داشته باشم، قدر زیبایی و غنای آن‌جا را بدانم، و در عین حال به اندازه‌ای بیگانه هستم که شناختم نسبت به قضایا از راه دور باشد و از زاویه‌ی دیگری به آن‌ها نگاه کنم. موقعیتی است که در آن خیلی تنها هستم، اما فکر می‌کنم این جور تنهایی برای یک نویسنده چیز خوبی است. باید که تنها باشی. نباید به هیچ

هویت جمعی‌ای متعلق باشی. نکته‌ی جالب این است که من سال‌ها در داشتن چنین موقعیتی پافشاری کرده‌ام، و از همه نوع دسته و طبقه‌ای خواننده دارم. خواننده‌هایی دارم که لیبرال، چپ، دموکرات، و همچنین محافظه‌کار هستند، و زنانی که روسری سرشان می‌کنند، کردها، ارمنی‌ها، یهودی‌ها، روحانیون، و اقلیت‌ها. پس مردمی که ضرورتاً آبشان با هم توی یک جوی نمی‌رود، همه دارند کتاب را می‌خوانند، و این برای من مهم است. کثرت در مخاطبانم خیلی ارزشمند است.

دوره‌ی زیادی از زمان رشدتان را در خارج از ترکیه سپری کردید. آیا این نقش عمده‌ای را در احساس غریبه بودنتان ایفا کرد؟

بله، داستان من قدری پیچیده است. در فرانسه به دنیا آمدم و با مادرم به ترکیه آمدم، به اسپانیا رفتم و دوباره بازگشتم، مدتی در اردن بودم و آلمان، و نهایتاً به استانبول آمدم، برای این که عاشق این شهر شدم. سال‌ها در استانبول زندگی کردم و در همان‌جا مدرسه رفتم. آموزشی که در دوره‌ی تحصیل دیدم ملی و میهنی بود، اما خودم نسبت به ملی‌گرایی با ذهن انتقادی به بار آمدم؛ می‌بینید که این آموزش من را عوض نکرد. در واقع، برعکس عمل کرد. همچنین، در خارج کشور به مدارس بین‌المللی رفتم، که این فرصت را به من داد که بتوانم نوع آموزشی را که در ترکیه می‌دیدم با چیزی که در هرجای دیگر می‌دیدم مقایسه کنم. مسافرت، دیدن دیگر شهرها و فرهنگ‌ها، بزرگ‌ترین معلم‌های من در زندگی‌ام بوده‌اند. این سفرها در نوشتن و شخصیت من تأثیر به سزایی داشته‌اند.

این سفرهای چه تأثیر مثبتی بر نوشته‌های شما گذاشته‌اند؟

من هیچ وقت به نویسندگی به چشم تلاشی برای نوشتن زندگی‌نامه‌ی خودم نگاه نکرده‌ام. از همان اول، متوجه شدم که زندگی من خیلی خسته‌کننده است، و چیزی که من را ترغیب کرد که نویسنده بشوم این بود که بتوانم یک کس دیگری بشوم، بعد دوباره یک کس دیگر، و دوباره همین طور، و به یک داستان از زاویه‌ی دیگر نگاه کنم. و به تاریخ از دید کسانی نگاه کنم که هرگز نتوانسته‌اند روایتشان از تاریخ را بنویسند. این طور بود که شروع شد. برای من نویسندگی سفری شهودی است. من دوست دارم آن قدر به دیگری تبدیل شوم که دیگر دیگری‌ای در کار نباشد. عاشق آن لحظه‌ام که مردم از زمینه‌های گوناگون به هم نزدیک می‌شوند. این بزرگ‌ترین قوای نهفته پشتِ خلاقیت، فلسفه، هنر، و دموکراسی است. دوست دارم در کارم مردمانی از زمینه‌های گوناگون را به هم نزدیک کنم و آن دیوارهای ذهنی و فرهنگی را به چالش بکشم، و البته دیوارهای مذهبی و جنسی را هم.

هفتاد درصد جمعیت ترکیه را جوانان زیر ۳۵ سال تشکیل می‌دهند. آینده‌ی کشوری با چنین جمعیتِ جوانی را چگونه می‌بینید؟ آیا برای خودتان مسئولیت سنگینی برای تربیت آن‌ها احساس می‌کنید؟

فکر می‌کنم که ترکیه کشور بسیار مهمی است، و هرچه در آن اتفاق بیافتد پیامدهایی دارد. در طول سال‌ها خواننده‌های زیادی را از پاکستان، لبنان، کویت، و اردن دیده‌ام که می‌آیند و به من می‌گویند: «عادت داشتیم که به ترکیه به چشم یک الگو نگاه کنیم، و حالا خیلی ناراحتیم.» برای این که در یک دوره ترکیه نمادِ این بود که هر کاری شدنی است؛ امکان این که کشوری با اکثریت مسلمان بتواند دموکراسی غربی را اقتباس کند، و همچنین سکولاریسم را، و یک جامعه‌ی یکپارچه و متوازن ایجاد کند. حالا این امکان با تهدید مواجه شده است. اگرچه که ترکیه کشور پیچیده‌ای است، و نباید مرتکب خطا شویم و دولت ترکیه را با ملتش اشتباه بگیریم. ترکیه جامعه‌ای بسیار متنوع‌تر و پیچیده‌تر از دولتِ «حزب عدالت و توسعه» است. متأسفانه، کشور الان خیلی دوقطبی شده است و فکر نمی‌کنم چیز مفیدی باشد. همان طور که گفتید، گروه بزرگی از جمعیت هست که جوانند و بخت آن را ندارند که سفر کنند. شرایط خیلی فرق می‌کند، اگر بتوانی به خارج سفر کنی، اگر عاشق کسی بشوی که اهل یک کشور دیگر است و دین متفاوتی دارد. باید مردم را به تعامل تشویق کنیم. انزوا خیلی خطرناک است، و من نگرانم که خیلی از سیاست‌مداران توده‌گرا و پوپولیست در اروپا متوجه این نمی‌شوند. بیایید ترکیه را منزوی نکنیم، بگذارید که جامعه‌ی مدنی ترکیه به خصوص جوانانش را تشویق کنیم که با جامعه‌ی جهانی عجین شوند.

مطالعات تاریخی به من یاد داده‌اند که کشورهایی که مرعوب ترس‌هایشان هستند بدترین اشتباهات را مرتکب می‌شوند.

میلیون‌ها نسخه از کتاب‌های شما به فروش رفته است، و جوایز بسیاری هم برده‌اید. آیا موفقیت را همیشه این‌گونه تصور می‌کردید؟

فکر می‌کنم که انسان موجود بسیار نگرانی است، و برای همین ما هیچ وقت کاملاً راضی و خوشحال نمی‌شویم. بیشتر تمرکزم روی کتابی است که دارم می‌نویسم. تازه نوشتن کتاب بعدی‌ام را شروع کرده‌ام.

این فرایند برای شما به چه ترتیبی است؟

جریانی است که درد و رنج و اندوه بسیاری به همراه دارد. فرقی نمی‌کند که اولین کتاب شماست یا دهمین کتاب شما. فرایند مشابهی را طی می‌کند که با پستی و بلندیِ بسیاری همراه است. اما من راه دیگری برای نفس کشیدن ندارم. من این کار را می‌کنم بدون این که بدانم چرا این کار را می‌کنم. از دوره‌ی کودکی، این داستان‌ها بوده‌اند که نگذاشته‌اند عقلم را از دست بدهم. این کار را می‌کنم چون که عاشقش هستم، و احساس می‌کنم که به چیزی قوی‌تر از وجود محدودم متصل هستم.

آیا در جریان نوشتن یک کتاب، چیزهای جدیدی در مورد خودتان یاد می‌گیرید؟

حتماً. این زیباییِ کار است. وقتی که یک کتاب را به پایان می‌رسانید، دیگر همان آدم نیستید. کتاب‌ها نویسنده‌هایشان را مثل خواننده‌هایشان عوض می‌کنند. چیز جدیدی در خودت کشف می‌کنی، و این با کشف بقیه‌ی مردم همراه می‌شود. داستان‌های ما به هم پیوند خورده است، و به همین دلیل سرنوشتمان نیز با هم در پیوند است.

این بر می‌گردد به همان چیزی که صحبتمان را با آن آغاز کردیم، همدلی و هوش عاطفی. فکر می‌کنم هرکسی از تغییر می‌ترسد، اما امیدوارم وقتی مردم کتاب‌های شما را می‌خوانند طرز فکرشان را عوض کنند.

حق با شماست، مردم خیلی از تغییر می‌ترسند. انسان بنده‌ی عاداتش است، و فکر می‌کند همان چیزی که به آن خو گرفته همیشه از همه چیز بهتر است؛ اما زیباییِ هنر در این است که می‌تواند مردم را بدون موعظه عوض کند. خوانندگان زیادی در ترکیه دارم که صادقانه کاملاً بیگانه‌هراس هستند، و وقتی که با آن‌ها صحبت می‌کنی مواضع وحشتناکی علیه یهودیان، ارمنی‌ها، یونانیان، و مسیحیان می‌گیرند، و می‌آیند به من می‌گویند که از فلان شخصیت خوششان آمده است. در عین حال، این شخصیتی که از آن حرف می‌زنند، شاید یونانی یا ارمنی یا یهودی باشد. وقتی کتابی را می‌خوانند، می‌توانند با آن شخصیت ارتباط برقرار کنند. اتفاق مشابهی دارد در مورد همجنس‌گراهراسی می‌افتد. به علت این اتفاق فکر کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که، وقتی تنها هستیم مدارای بیشتری داریم و آمادگی بیشتری داریم که با داستان زندگی دیگران ارتباط برقرار کنیم. وقتی در جمع دوستان یا خانواده هستیم، در گروه، مدارای کم‌تری به خرج می‌دهیم. وقتی تو داستان کسی را بدانی، خیلی سخت‌تر می‌توانی خودت را از او جدا حس کنی. دیدگاه من این است که مقوله‌ی ایمان خیلی مهم‌تر از آن است که به مذهبیون واگذار شود. میهن‌پرستی خیلی مهم‌تر از آن است که به ملی‌گرایان محول شود. احساسات خیلی مهم‌تر از آنند که در دست توده‌گرایان بمانند. ما به عنوان آدم‌هایی که به گروه‌های لیبرال تعلق دارند، باید این موضوعات را احیا کنیم.

الیف شفک رمان‌نویس ترک‌تبار و از پرخواننده‌ترین نویسندگان معاصر است. آن‌چه خواندید برگردانِ این گفت‌وگو با اوست:

Elif Shafak, 'Faith is too important to leave to the Religious,' *52 Insights*, 16 February 2017.

برگردان: شهاب بیضایی